وسنو و جامعه‌شناسی فرهنگ در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با مصطفی مهرآیین

در مدیریت فرهنگ باید ایده، ایده را کنترل کند

غرب با گفتمان جهانی‌شدن کل جهان را در بر گرفت در جهانی‌شدن چیزی به‌نام شرق وجود ندارد

سیدجواد نقوی
روزنامه‌نگار

کتاب‌ها بهانه فتح باب گفت‌وگو و طرح مباحث جدیدند اما در سال‌های اخیر طرح‌های ترجمه‌ای بیشتر از آنکه فتح باب گفت‌وگوی جدید باشند ما را به انسداد اندیشه یا تقلید واداشته‌اند. در این بین کتاب‌ها و طرح‌هایی هم هستند که کمابیش ناظر به مسائل ما باشند. کتاب «جامعه‌شناسی فرهنگ؛ از روبرت وسنو، جامعه‌شناس آمریکایی» که اخیرا توسط دکتر مصطفی مهرآیین ترجمه شده است از همین کتاب‌هاست.

وسنو در این اثر در تلاش است که رابطه اندیشه و گسست آن را در به‌وجود آمدن ساختار اجتماعی بسط دهد و بتواند از طریق نظریه‌ای پیچیده این گسست را برطرف کند. مصطفی مهرآیین دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیات علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور است و در طرح پژوهشی خودش سال‌هاست که در باب وسنو و نظریات او تامل می‌کند و در تلاش است تا بتواند این نظریات را به جامعه علمی ما معرفی کند. با ایشان در باب کار وسنو گفت‌وگویی کرده‌ایم که پیش روی شماست. ایشان در این گفت‌وگو از سویی یادآوریم جهانی‌شدن را جهانگیر شدن غرب می‌داند، به‌نحوی که دیگری‌ای مقابل آن برجای نمانده است و حتی شرق به‌مثابه «دیگری» که در یادآوریم «شرق‌شناسی» مطرح بود هم دیگر شأنی ندارد و بلکه دیگر شرقی در کار نیست و همه چیز غربی است جهانی‌شده و از سوی دیگر راه‌حل را در گفت‌وگویی درونی شده می‌داند و توصیه به داستان خواندن و داستان نوشتن می‌کند چراکه در آن نویسنده طی یک گفت‌وگو برای دیگرانی که درونی شده‌اند نیز نقش در نظر می‌گیرد. اگر با انحلال پارادایم‌ها در یادآوریم جهانی‌شدن، دیگر جایی برای «دیگری» نیست، گفت‌وگویی خیالی و داستانی، چه وجهی خواهد داشت و چه گره‌ای خواهد گشود؟ گرچه انتقادهای دیگری نیز هست که در یک مصاحبه نمی‌توان به تمام آنها پرداخت اما به هر ترتیب مصاحبه حاضر چه برای آشنایی با وسنو و چه از جهت آشنایی با کار فکری دکتر مهرآیین، مغتنم خواهد بود.

اجمالا در همین ابتدای بحث بد نیست کمی درمورد خود روبرت وسنو به اینکه چرا در این مقطع ما باید به او توجه کنیم، مقدمه‌ای بفرمایید.

وسنو جامعه‌شناس آمریکایی و استاد دانشگاه پنسیلوانیاست که متخصص حوزه جامعه‌شناسی دین و حوزه فرهنگ و مددکاری اجتماعی است. به لحاظ مکتبی، وسنو متعلق به مکتب جامعه‌شناسی تاریخی فرهنگ آمریکاست. جامعه‌شناسی تاریخی فرهنگ آمریکا متعلق تحت‌تاثیر مکتب جامعه‌شناسی تاریخی آمریکاست که درواقع مکتب برینگتون مور است. تحت‌تاثیر اندیشه‌های برینگتون مور دو شاخه جامعه‌شناسی در آمریکا شکل می‌گیرد: اول جامعه‌شناسی سیاسی و بعد جامعه‌شناسی فرهنگ. جامعه‌شناسی سیاسی متاثر از مکتب برینگتون مور را می‌توان در آثار و اندیشه‌های تدا اسکاچپل و چارلز تیلی دنبال کرد. شاخه جامعه‌شناسی فرهنگ متاثر از مکتب برینگتون مور را باید در آثار روبرت وسنو مشاهده کرد که البته افراد دیگری چون ریچارد پترسون و دانالد دیانا کرین و حتی رانال کالینز را در بر می‌گیرد. وسنو در جامعه‌شناسی تاریخی فرهنگ خود درواقع متاثر از نظریه‌های اسکاچپل و تیلی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. یعنی رویکرد تطبیقی تاریخی را در مطالعاتش از اسکاچپل و نظریه بسیج منابع را از چارلز تیلی گرفته است. درواقع نظریه فرهنگ وسنو نظریه مکتب بسیج منابع است، یعنی یک نظریه دولت‌محور در حوزه فرهنگ که در چندین کتاب مفصل بحث‌هایش را مطرح کرده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش که من کار کرده‌ام و سه فصل آن کتاب را ترجمه کرده و در این کتاب آورده‌ام، کتاب «اجتماعات گفتمانی؛ یا عنوان فرهنگی رابطه ایدئولوژی و ساختار اجتماعی در جنبش انقلاب دینی» روشنگری و سوسیالیسم اروپایی است. کتاب مهم دیگر وسنو کتاب «معنا و نظم اخلاقی» یا عنوان فرعی «کنکاش‌هایی در حوزه تحلیل فرهنگی» است که من این کتاب را نیز در دست ترجمه دارم و بخش‌هایی از آن را در همین کتاب جامعه‌شناسی فرهنگ آورده‌ام. این دو کتاب، کتاب‌های اصلی وسنو در حوزه فرهنگ هستند.

مقدمه کتاب را این‌گونه شروع کرده‌اید که جامعه‌شناسی فرهنگ مورد توجه شما در مقابل کسانی چون آراش دوستدار و سیدجواد طباطبایی قرار می‌گیرند که نظریه امتناع اندیشه یا فرهنگ را مطرح کرده‌اند و به‌جای امتناع اندیشه از تولید اندیشه سخن می‌گویید.

اجازه بدهید توضیح بدهم که چرا با آن بحث شروع کردم. در فضای روشنفکری جامعه ما وقتی این سوال مطرح می‌شود که فرهنگ چگونه محقق می‌شود، دو سه پاسخ تابه‌حال داده شده است. اولین آن پاسخ جناب عبدالکریم سروش است که عنوان نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» را برخود دارد. آنجا آقای سروش مدعی است تحولات اندیشه دینی تابعی از تحولات فکری و علمی بیرونی است؛ یعنی هر تحول فکری و علمی بیرونی رخ داد ما سعی داریم آن را طرح می‌کند و خودبه‌خود این سوالات در مقابل متن دین قرار می‌گیرد و متن دین طبعا به پرسش کشیده می‌شود و متن دین باید پاسخگو باشد و این تحولی در اندیشه دینی ایجاد می‌کند. این نظریه خودش متاثر از نظریه یادآوری‌های توماس کوهن است و درواقع از یک‌طرف و به یک‌معنا تحت‌تاثیر برنامه پژوهشی لاکاتوش است. اگرچه آقای سروش می‌گوید که من پوپری هستم ولی در واقع الگوی لاکتوش که طرح کرده است پوپری نیست بلکه الگوی تحولی که طرح کرده است، تحت‌تاثیر توماس کوهن است. این یک جواب بوده که در فضای فرهنگی ما داده شده است. پاسخ دیگر جواب رامین جهانبگلو و سیدجواد طباطبایی است که هردوی اینها از لفظ «امتناع اندیشه» استفاده کردند و می‌خواهند بگویند که تحولی رخ نداده است یا اگر تحولی هم رخ داده، تحول ایدئولوژیکی بوده است و نه تحول فکر. اندیشه در جامعه ما ایدئولوژیک شده است و بعد ایدئولوژی‌ها سعی کرده‌اند تا تحولی را ایجاد کنند. حال اینها چه می‌گویند؟ رخ دادن یا نرخ دادن تحول‌شان به دو ماجرا ارجاع می‌دهند که چرا اندیشه در جامعه ما ایجاد نشده است. دو ماجرا اندیشه تحول فکری جدی پیدا نکرده است و چارچوب یک پارادایم به‌طور جدی متحول نشده است. اول نبوغ روشنفکران؛ که [به‌لفظ] اینها آدم‌های بی‌سوادی بودند، آل احمد دیپلم داشت، شریعتی در سطح دیپلم بود، شایگان نمی‌فهمید، حسین بشیریه آن را نخواند است، این آن را نخواند است که این یک تحوله بحث است که خودبه‌خود تقلیل به‌سطح یک نبوغ فردی می‌شود و اشتباه است. دوم این است که اندیشه در جامعه ما ایجاد نشده است. یعنی رویکرد تطبیقی تاریخی را در مطالعاتش از اسکاچپل و نظریه بسیج منابع را از چارلز تیلی گرفته است. درواقع نظریه فرهنگ وسنو نظریه مکتب بسیج منابع است، یعنی یک نظریه دولت‌محور در حوزه فرهنگ که در چندین کتاب مفصل بحث‌هایش را مطرح کرده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش که من کار کرده‌ام و سه فصل آن کتاب را ترجمه کرده و در این کتاب آورده‌ام، کتاب «اجتماعات گفتمانی؛ یا عنوان فرهنگی رابطه ایدئولوژی و ساختار اجتماعی در جنبش انقلاب دینی» روشنگری و سوسیالیسم اروپایی است. کتاب مهم دیگر وسنو کتاب «معنا و نظم اخلاقی» یا عنوان فرعی «کنکاش‌هایی در حوزه تحلیل فرهنگی» است که من این کتاب را نیز در دست ترجمه دارم و بخش‌هایی از آن را در همین کتاب جامعه‌شناسی فرهنگ آورده‌ام. این دو کتاب، کتاب‌های اصلی وسنو در حوزه فرهنگ هستند.

روبرت وسنو را چرا در این مقطع ما باید به او توجه کنیم؟ وسنو به دیگر چه کسانی در نظریه‌پردازی وسنو جامعه‌شناسی آمریکایی و استاد دانشگاه پنسیلوانیاست که متخصص حوزه جامعه‌شناسی دین و حوزه فرهنگ و حوزه مددکاری اجتماعی است. به لحاظ مکتبی، وسنو متعلق به مکتب جامعه‌شناسی تاریخی فرهنگ آمریکاست. جامعه‌شناسی تاریخی فرهنگ آمریکا متعلق تحت‌تاثیر مکتب جامعه‌شناسی تاریخی آمریکاست که درواقع مکتب برینگتون مور است. تحت‌تاثیر اندیشه‌های برینگتون مور دو شاخه جامعه‌شناسی در آمریکا شکل می‌گیرد: اول جامعه‌شناسی سیاسی و بعد جامعه‌شناسی فرهنگ. جامعه‌شناسی سیاسی متاثر از مکتب برینگتون مور را می‌توان در آثار و اندیشه‌های تدا اسکاچپل و چارلز تیلی دنبال کرد. شاخه جامعه‌شناسی فرهنگ متاثر از مکتب برینگتون مور را باید در آثار روبرت وسنو مشاهده کرد که البته افراد دیگری چون ریچارد پترسون و دانالد دیانا کرین و حتی رانال کالینز را در بر می‌گیرد. وسنو در جامعه‌شناسی تاریخی فرهنگ خود درواقع متاثر از نظریه‌های اسکاچپل و تیلی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. یعنی رویکرد تطبیقی تاریخی را در مطالعاتش از اسکاچپل و نظریه بسیج منابع را از چارلز تیلی گرفته است. درواقع نظریه فرهنگ وسنو نظریه مکتب بسیج منابع است، یعنی یک نظریه دولت‌محور در حوزه فرهنگ که در چندین کتاب مفصل بحث‌هایش را مطرح کرده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش که من کار کرده‌ام و سه فصل آن کتاب را ترجمه کرده و در این کتاب آورده‌ام، کتاب «اجتماعات گفتمانی؛ یا عنوان فرهنگی رابطه ایدئولوژی و ساختار اجتماعی در جنبش انقلاب دینی» است که البته به کیش روی شماست. ایشان در این گفت‌وگو از سویی یادآوریم جهانی‌شدن را جهانگیر شدن غرب می‌داند، به‌نحوی که دیگری‌ای مقابل آن برجای نمانده است و حتی شرق به‌مثابه «دیگری» که در یادآوریم «شرق‌شناسی» مطرح بود هم دیگر شأنی ندارد و بلکه دیگر شرقی در کار نیست و همه چیز غربی است جهانی‌شده و از سوی دیگر راه‌حل را در گفت‌وگویی درونی شده می‌داند و توصیه به داستان خواندن و داستان نوشتن می‌کند چراکه در آن نویسنده طی یک گفت‌وگو برای دیگرانی که درونی شده‌اند نیز نقش در نظر می‌گیرد. اگر با انحلال پارادایم‌ها در یادآوریم جهانی‌شدن، دیگر جایی برای «دیگری» نیست، گفت‌وگویی خیالی و داستانی، چه وجهی خواهد داشت و چه گره‌ای خواهد گشود؟ گرچه انتقادهای دیگری نیز هست که در یک مصاحبه نمی‌توان به تمام آنها پرداخت اما به هر ترتیب مصاحبه حاضر چه برای آشنایی با وسنو و چه از جهت آشنایی با کار فکری دکتر مهرآیین، مغتنم خواهد بود.

در واقع الگوی تحولی که طرح کرده است پوپری نیست بلکه الگوی تحولی که طرح کرده است، تحت‌تاثیر توماس کوهن است. این یک جواب بوده که در فضای فرهنگی ما داده شده است. پاسخ دیگر جواب رامین دوستدار وسیدجواد طباطبایی است که هردوی اینها از لفظ «امتناع اندیشه» استفاده کردند و می‌خواهند بگویند که تحولی رخ نداده است یا اگر تحولی هم رخ داده، تحول ایدئولوژیکی بوده است و نه تحول فکر. اندیشه در جامعه ما ایدئولوژیک شده است و بعد ایدئولوژی‌ها سعی کرده‌اند تا تحولی را ایجاد کنند. حال اینها چه می‌گویند؟ رخ دادن یا نرخ دادن تحول‌شان به دو ماجرا ارجاع می‌دهند که چرا اندیشه در جامعه ما ایجاد نشده است. دو ماجرا اندیشه تحول فکری جدی پیدا نکرده است و چارچوب یک پارادایم به‌طور جدی متحول نشده است. اول نبوغ روشنفکران؛ که [به‌لفظ] اینها آدم‌های بی‌سوادی بودند، آل احمد دیپلم داشت، شریعتی در سطح دیپلم بود، شایگان نمی‌فهمید، حسین بشیریه آن را نخواند است، این آن را نخواند است که این یک تحوله بحث است که خودبه‌خود تقلیل به‌سطح یک نبوغ فردی می‌شود و اشتباه است. دوم این است که اندیشه در جامعه ما ایجاد نشده است. یعنی رویکرد تطبیقی تاریخی را در مطالعاتش از اسکاچپل و نظریه بسیج منابع را از چارلز تیلی گرفته است. درواقع نظریه فرهنگ وسنو نظریه مکتب بسیج منابع است، یعنی یک نظریه دولت‌محور در حوزه فرهنگ که در چندین کتاب مفصل بحث‌هایش را مطرح کرده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش که من کار کرده‌ام و سه فصل آن کتاب را ترجمه کرده و در این کتاب آورده‌ام، کتاب «اجتماعات گفتمانی؛ یا عنوان فرهنگی رابطه ایدئولوژی و ساختار اجتماعی در جنبش انقلاب دینی» است که البته به کیش روی شماست. ایشان در این گفت‌وگو از سویی یادآوریم جهانی‌شدن را جهانگیر شدن غرب می‌داند، به‌نحوی که دیگری‌ای مقابل آن برجای نمانده است و حتی شرق به‌مثابه «دیگری» که در یادآوریم «شرق‌شناسی» مطرح بود هم دیگر شأنی ندارد و بلکه دیگر شرقی در کار نیست و همه چیز غربی است جهانی‌شده و از سوی دیگر راه‌حل را در گفت‌وگویی درونی شده می‌داند و توصیه به داستان خواندن و داستان نوشتن می‌کند چراکه در آن نویسنده طی یک گفت‌وگو برای دیگرانی که درونی شده‌اند نیز نقش در نظر می‌گیرد. اگر با انحلال پارادایم‌ها در یادآوریم جهانی‌شدن، دیگر جایی برای «دیگری» نیست، گفت‌وگویی خیالی و داستانی، چه وجهی خواهد داشت و چه گره‌ای خواهد گشود؟ گرچه انتقادهای دیگری نیز هست که در یک مصاحبه نمی‌توان به تمام آنها پرداخت اما به هر ترتیب مصاحبه حاضر چه برای آشنایی با وسنو و چه از جهت آشنایی با کار فکری دکتر مهرآیین، مغتنم خواهد بود.

منابع می‌خواهد. ما باید تئوری بسیج منابع داشته باشیم. [ولی که فرهنگ تا کجا در ارتباط و پیوند با جامعه است و از کجا به بعد جامعه جدا می‌شود و به سمت مسائل دیگر می‌رود. وسنو هم شکل گرفته [بعد از آن است که می‌گوید که نیاز دهنی هست. خب این نیاز ذهنی را از کجا باید پاسخ بدهد. خب این نیاز ذهنی را وسنو می‌گوید کجا؟ مردم آن دوران که [الان] نیستند. خب این نیاز ذهنی را از کجا باید پاسخ بدهد؟ این است که وسنو می‌گوید در واقع ذهن گرایی تحقیق تاریخی را نیز ناممکن می‌کند. نمی‌گذارد که شما تحقیقات تاریخی انجام دهید. این نکته این نظریه‌ها را نقد بحث دیگر برساز که آن سیاه‌بهان [را] که جامعه‌شناسی به‌معنای کلاسیکش نمی‌تواند توضیح بدهد، بتواند با این نظریه‌ها بسازد. دو سوال وجود دارد. یکی اینکه بپرسیم جامعه چگونه زمینه‌ساز تحول فکری شد که طبعا جامعه‌شناسی کلاسیک می‌تواند جواب بدهد و البته وسنو این نظریه‌ها را نقد جدی کرده است و بعد پاسخ خودش را داده که توضیح خواهم داد. پاسخش همان تئوری «بسیج منابع» است. نکته دوم این است که می‌گوید اگر حالا بپرسیم چه محتوا و درونمایه فرهنگ چگونه شرق می‌شود -اینکه الگوها و نهادها عوض می‌شوند، یک بحث کلان است- [یعنی] مثلا در انقلاب ایران چرا کلمه «بوذر» و «شهادت» مهم می‌شود، چرا کلمه «بازگشت به خویشتن» مهم می‌شود، چرا کلمات دیگر مهم نمی‌شوند. این محتوا از کجا می‌آید؟ آنجا پاسخ وسنو این است که در واقع محتوای اندیشه‌ها متاثر از عواملی غیر از عوامل اجتماعی است. محتوای اندیشه‌ها تحت‌تاثیر باید فرهنگ‌سازی موجود در جامعه است، تحت‌تاثیر محدودیت‌های سیاسی است، تحت‌تاثیر محدودیت‌های استدلالی است، تحت‌تاثیر سرمایه فرهنگی تولیدکننده‌های فرهنگ است، تحت‌تاثیر الگوهای رایج زبانی است که استفاده می‌شود، تحت‌تاثیر نیازهای فکری مخاطب است و تحت‌تاثیر الگوهای جهانی اندیشه است. آنجا این مدل پیچیده و متغیرهای تازه‌ای را طرح می‌کند.

نقد وسنو به دیگر نظریه‌های فرهنگ که آنها را نهادهای ذهن گرا می‌نامد، چیست؟ چگونه آنها را رد می‌کند؟

وسنو می‌گوید رویکرد ذهنی به فرهنگ تصور و مفروضش بر این است که جامعه که در این نظریات تصور می‌شود، خود بی‌خود. آن مفرق مکانیسم واسط میان تحول اجتماعی و تحول فرهنگی چیست. فرض کنید بگوییم رمان مدرن در ایران شکل گرفت. می‌گوییم چطور شد که رمان مدرن در ایران شکل گرفت؟ می‌گوییم که جامعه مدرنیزه شد و تحولات اجتماعی رخ داد، واقع این بحث را مطرح می‌کند که در جامعه‌شناسی فرهنگ به شکل کلاسیکش ما همیشه این سوال را داشتیم که چه اتفاقی می‌افتد که فرهنگ متحول می‌شود. جامعه‌شناسان کلاسیک تصورشان این بوده است که جامعه عوض می‌شود و [به‌تبع آن] فرهنگ هم عوض می‌شود. این پاسخ کلی آنهاست. به همین دلیل همیشه فکر کرده‌اند که رابطه از سمت جامعه به سمت فرهنگ است و فرهنگ هم خودش هیچ‌کاره است. ولی وسنو معتقد است در عین تاثیر پذیرفتن فرهنگ از جامعه، رابطه جامعه با فرهنگ یک‌طرفه نیست. جامعه‌شناسان کلاسیک تصورشان این بوده است که جامعه عوض می‌شود و [به‌تبع آن] فرهنگ هم عوض می‌شود. این پاسخ کلی آنهاست. به همین دلیل همیشه فکر کرده‌اند که رابطه از سمت جامعه به سمت فرهنگ است و فرهنگ هم خودش هیچ‌کاره است. ولی وسنو معتقد است در عین تاثیر پذیرفتن فرهنگ از جامعه، رابطه جامعه با فرهنگ یک‌طرفه نیست. یعنی فرهنگ هم در جامعه تاثیر می‌گذارد. ما باید تئوری بسیج منابع داشته باشیم. [ولی وقتی می‌پرسیم که خوب جامعه مدرن شد، رمان شکل گرفت، [بعد از آن است که می‌گوییم که نیاز دهنی هست. خب این نیاز ذهنی را از کجا باید پاسخ بدهد. خب این نیاز ذهنی را وسنو می‌گوید کجا؟ مردم آن دوران که [الان] نیستند. خب این نیاز ذهنی را از کجا باید پاسخ بدهد؟ این است که وسنو می‌گوید در واقع ذهن‌گرایی تحقیق تاریخی را نیز ناممکن می‌کند. نمی‌گذارد که شما تحقیقات تاریخی انجام دهید. این نکته این نظریه‌ها را نقد بحث دیگر برساز که آن سیاه‌بهان [را] که جامعه‌شناسی به‌معنای کلاسیکش نمی‌تواند توضیح بدهد، بتواند با این نظریه‌ها بسازد. دو سوال وجود دارد. یکی اینکه بپرسیم جامعه چگونه زمینه‌ساز تحول فکری شد که طبعا جامعه‌شناسی کلاسیک می‌تواند جواب بدهد و البته وسنو این نظریه‌ها را نقد جدی کرده است و بعد پاسخ خودش را داده که توضیح خواهم داد. پاسخش همان تئوری «بسیج منابع» است. نکته دوم این است که می‌گوید اگر حالا بپرسیم چه محتوا و درونمایه فرهنگ چگونه شرق می‌شود -اینکه الگوها و نهادها عوض می‌شوند، یک بحث کلان است- [یعنی] مثلا در انقلاب ایران چرا کلمه «بوذر» و «شهادت» مهم می‌شود، چرا کلمه «بازگشت به خویشتن» مهم می‌شود، چرا کلمات دیگر مهم نمی‌شوند. این محتوا از کجا می‌آید؟ آنجا پاسخ وسنو این است که در واقع محتوای اندیشه‌ها متاثر از عواملی غیر از عوامل اجتماعی است. محتوای اندیشه‌ها تحت‌تاثیر باید فرهنگ‌سازی موجود در جامعه است، تحت‌تاثیر محدودیت‌های سیاسی است، تحت‌تاثیر محدودیت‌های استدلالی است، تحت‌تاثیر سرمایه فرهنگی تولیدکننده‌های فرهنگ است، تحت‌تاثیر الگوهای رایج زبانی است که استفاده می‌شود، تحت‌تاثیر نیازهای فکری مخاطب است و تحت‌تاثیر الگوهای جهانی اندیشه است. آنجا این مدل پیچیده و متغیرهای تازه‌ای را طرح می‌کند.**

نکته همینجاست که افراد یک شکل از آزادی را نمی‌خواهند یا یک شکل از اقتصاد را افراد نمی‌خواهند.

مهم نیست. تئوری وسنو که مربوط به یک اندیشه نیست. مهم این است که یک فضایی ایجاد شده و حالا دوباره هست که انرژی یا فرصت‌های ایجاد شده، منابع ایجاد شده را به‌سمت فرهنگ هدایت می‌کنند و فرآیند تحول فرهنگ را مطالعه می‌کنند. [منابع و نهاد را باید توضیح بدهم.] منابع یعنی تولید فرصت و رفع محدودیت. فرصت ایجاد را به‌سمت نیز برداشته شده است. چه کسی اینها را به‌سمت فرهنگ می‌برد؟ بالاخره باید یک جایی باشد که اینها را به‌سمت فرهنگ ببرد. می‌گوید که دو نهاد درواقع این کار را انجام می‌دهند. نهاد اصلی دولت است. دولت منابع را به‌سمت فرهنگ هدایت می‌کند. چرا؟ چون دولت نیازمند این است که الگوهای فرهنگی مورد نیاز دوراتش باشد. الگوی تفکر موجود جزء قرباوایی خواهد شد. وقتی فروپاشی اتفاق شود می‌گوید که برای الگوهای تازه فرصت ایجاد می‌شود. منابع توسعه، مفهوم تکنوکراسی، مفهوم تکنوکرات، مفهوم حق، دموکراسی و امثالهم وارد ذهن جامعه می‌شود. اما این مفهوم وقتی می‌خواهد وارد متون کسی چون شریعتی یا مصطفی ملکیان یا داوری اردکانی یا مهدی نصیری یا غیره بشوند، [این مفاهیم] مستقیم که وارد این متون نمی‌شوند، این مفاهیم باید با گفتمان‌های پیش از خودشان درگیر شوند. پس ما یک بافت گفتمانی داریم -وسنو اسمش را قلمروی گفتمانی گذاشته است- که در این بافت گفتمانی، تاریخ فرهنگی جامعه موجود است. آن قلمروهای متفاوت گفتمانی موجودند. یک متفکر جدیدی خودش را در بافت گفتمانی حالا می‌تواند به اشکال متفاوت کار کند، می‌تواند بگوید که من رقیب اینها هستم، می‌تواند بگوید که من تکمیل‌کننده اینها هستم، می‌تواند بگوید که من همراه با منتقد اینها هستم، می‌تواند بگوید که من هیچ‌کدام از اینها را نمی‌خواهم و نوساز هستم. به‌هرشکل ممکن در ارتباط با گفتمان‌های رقیب قرار می‌گیرد و این گفتمان‌های رقیب برایش محدودیت استدلالی می‌سازند. ثانیا همین که تو خودت یک چیزی را تولید کردی تحت‌تاثیر محدودیت حرف‌های خودت قرار می‌گیری. یعنی همین که سروش می‌آید و می‌گوید «قبض و بسط تئوریک شریعت» از آن به بعد همین سروش تحت‌تاثیر حرف‌های خودش است و از یک طرف هم آقای سروش این حرف را در نسبت با مرحوم شریعتی طرح کرده است، در نسبت با مرحوم مطهری یا در نسبت با آقای مصباح‌یزدی مطرح کرده است. نکته سوم این است که ما یک بازار جهانی اندیشه هم داریم. یعنی متفکر در جامعه خودش هست اما این اندیشه‌ها در نسبت با اندیشه جهانی و تحت‌تاثیر آنها هم هستند. باید ببینیم که کدام‌یک از مفاهیم بازار جهانی اندیشه در این بافت گفتمانی وجود دارد که متفکر تحت‌تاثیر آنها قرار می‌گیرد یا حتی خود متفکر می‌تواند اینها را وارد بافت گفتمانی بکند و بخواهد طرح کند ولی به‌هرحال اندیشه تحت‌تاثیر بافت جهانی اندیشه است. نکته سوم و متغیر بعدی، محدودیت‌های سیاسی است. می‌گوید که متفکر می‌تواند بیندیشد و می‌تواند اندیشه‌های تازه‌طرح کند اما این‌گونه نیز نیست که هرچه دلش بخواهد بگوید. یک‌سری محدودیت‌های سیاسی هم وجود دارد. آقای هاشمی و دولت سازندگی آمد، یک‌دفعه شد تکنوکراسی، یک‌دفعه شد سازندگی و یک‌دفعه فیلم مارمولک خلق شد. همین است که وقتی تحول تاریخی به‌وجود می‌آید، تحولات تاریخی به‌همراه خودشان این دنیاهای جدید را ایجاد می‌کنند. البته می‌گویم که این به‌معنی حذف مفاهیم قبلی نیست بلکه به‌معنای این است که مفاهیم قبلی به حاشیه می‌روند و مفاهیم جدید بالا می‌آیند. این شد نکته اول که سوال شما نیز بود. اما آن بحث (انتظار)، شما باید بروید در تاریخ ببینید که مردم به چه دلایلی بخشی از اندیشه‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهند. نهادینه شدن اندیشه‌ها اما تحت‌تاثیر دو متغیر است: یکی به این برمی‌گردد که منطق درونی‌شان چقدر قدرتمند است. اگر منطق درونی‌شان قدرتمند باشد طبعا در نسبت با رقبای خودشان می‌مانند. اگر منطق درونی‌شان ضعیف باشد طبعا همدیگر را حذف می‌کنند که تا پیش از این نداشتند. این است که باید ترجمه‌ای از دولت حمایت‌شان می‌کند و اندیشه‌شان می‌ماند.

در مورد سروش و ملکیان و... دو بحث داریم. یکی بحث دینی است و یکی هم آنچه از قبل به ما رسیده است. با آن بحثی که مطرح کردید، راه حل را به تبیین این مساله چگونه است؟

ما اول باید آن را تقویم‌زدایی کنیم یعنی بگوییم که متون دوگانه چگونه شکل می‌گیرند که توضیح داده‌ام مطابق اندیشه کریستوا وضعیت طبیعی یک جامعه هم به‌لحاظ دینی و هم به‌لحاظ وضعیت فرهنگی و هم به‌لحاظ دینی متونی که در این بافت فرهنگی خلق می‌شوند، این است که باید دو نیرو در ذهن جامعه و بافت فرهنگی جامعه جاری باشد؛ یکی نیروی پدر یا نیروی امر عقلانی است که او به آن امر نمادین می‌گوید اما از آن طرف هم باید نیروی مادر باشد، نیروی ناعقل، نیروی بدن یا نیروی غریزه یا حتی نیروی دنی که اینها امور عقلانی نیستند. می‌گوید که یک جامعه طبیعی هم دو نیرو را در خودش دارد و اینها می‌آیند در بافت جامعه و در متون جامعه سرازیر می‌شوند و می‌ریزند و آن موقع شما با متونی روبه‌رو هستید که در واقع چندلایه‌اند.

این رویکردی که فلسفه میان‌فرهنگی در کشور ما یا پروفسور بوسنی در خارج از کشور می‌گوید که، «گفت‌وگو غیرممکن است، چراکه غرب همواره بر اساس سلطه و شرق‌شناسی با ما صحبت کرده است. را قبول ندارید؟

این پارادایم‌ها دیگر مشکل دوقرن هست که وقت. پارادایم قرن‌هایی شکل‌گیری متحل شد. پارادایم سعید را مورد نقد جدی قرار دادند و کنار گذاشتند. این نکته اول. نکته دوم به زبان ریچارد اشکراف و سارا میلز و امثالهم، برخی از حرف‌های پارادایم شرق‌شناسی حرف‌های درستی است؛ مثلا در هند زنی که شوهرش می‌مرد را آتش می‌زدند. اینکه دیگر شرق‌شناسی نیست، یک واقعیت تاریخی است. نکته بعدی این است که دو سه حمله دیگر هم به پارادایم شرق‌شناسی شد است. یک حمله دیگر که به پارادایم شرق‌شناسی شد، پست‌مدرنیسم است. گفتند شرق‌ها هرچه که هستند، ارزش دارند. نکته بعدی خود جهانی‌شدن است. اگر در شرق‌شناسی می‌گفتند که آن فرهنگ اینگونه است، جهانی‌شدن، ایبقدر غرب را بزرگ کرد که کل جهان را در برگرفت. در گفتمان جهانی‌شدن دیگر چیزی به اسم شرق وجود ندارد. تمام غرب و امر نشانه‌ای پیوند ایجاد کند. می‌گفت که امر نشانه‌ای همواره در نسبت با امر نمادین است؛ یعنی مثلا امر همیشه می‌تواند فلسفه را کنترل کند. زنان همیشه می‌توانند مردان را کنترل کنند. اسمش را تئوری «آلوده‌انگاری» گذاشته است. می‌گوید که بچه در سینه مادر آرامش دارد، اما از آن طرف اگر همیشه در سینه مادر بماند که مستقل نمی‌شود. پس بچه می‌گوید که سینه مادر آلوده است و من باید به مدرسه استقلال بروم. می‌رود به‌سمت جدا شدن از مادرش تا خودش مستقل شود و وارد دنیای زبان و عقلانیت شود. اما زمانی که وارد دنیای زبان و عقلانیت می‌شود، احساس می‌کند نیاز به آرامش دارد و دوباره برمی‌گردد. بعد شما می‌گویید که این دوتا را باید با همدیگر داشته باشید. خب اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌گوید وقتی غریبه‌ای در بافت جامعه می‌آید و در کنار ریاضی است. متونی هستند که در کنار فلسفه هستند.

نهادینه شدن چگونه ممکن می‌شود؟ بعد از اینکه به اصطلاح آن افق اجتماعی تولید شد، گزینش شد و بعد گزینش هم همانطور که گفتید اتفاق افتاد، چگونه نهادینه می‌شود و به کف جامعه می‌آید؟

وسنو آنجا به ما مفهوم دارد: تولید و انتخاب و نهادینه شدن. می‌گوید که اندیشه‌ها که طبعا تولید می‌شوند اما چرا بعضی‌ها انتخاب می‌شوند و بعضی می‌مانند. اینجا وسنو می‌گوید که من از تئوری انتخاب طبیعی استفاده کردم، مثل زیست‌شناسان که می‌گویند سوال‌شان این است که چرا برخی از گونه‌ها می‌مانند و برخی نمی‌مانند و ضعیف شده و از بین می‌روند. وسنو می‌گوید که اندیشه‌ها هم همین‌گونه هستند و ضعیف‌ها از بین می‌روند. اندیشه‌ها تولید می‌شوند و طبعا جامعه به برخی از آنها اقبال نشان می‌دهد و برخی را کنار می‌گذارد اما چرا از میان آنها که انتخاب می‌شوند برخی قدرتمند و نهادینه می‌شوند و برخی از میان می‌روند؟ پاسخ وسنو این است که...

نمی‌گوید که مردم چرا و بر چه اساسی گزینش می‌کنند؟

آن در شرایط تاریخی است. شما برو و پیدایش کن.

خود آن افق‌های اجتماعی که وسنو می‌گوید باید براساس یک شرایطی به‌وجود بیاید، برخی هم می‌گویند که این کار روشنفکران است که این افق‌ها را ایجاد کنند.

افق‌های اجتماعی مسائل اجتماعی هستند و ربطی به روشنفکر ندارند.

همین‌جوری که در جامعه به‌وجود نمی‌آید.

بحث اجتماعی قبلا توسط یک سری متفکر بحث شده است و برخی هم مهم شدند ولی پاداتان باشد که این نقاط عطف تاریخی است که تحول ایجاد می‌کند. یعنی چه؟ یعنی ما تا قبل از آقای هاشمی از جبهه و جنگ و شهادت حرف می‌زدیم اما همین که آقای هاشمی و دولت سازندگی آمد، یک‌دفعه شد تکنوکراسی، یک‌دفعه شد سازندگی و یک‌دفعه فیلم مارمولک خلق شد. همین است که وقتی تحول تاریخی به‌وجود می‌آید، تحولات تاریخی به‌همراه خودشان این دنیاهای جدید را ایجاد می‌کنند. البته می‌گویم که این به‌معنی حذف مفاهیم قبلی نیست بلکه به‌معنای این است که مفاهیم قبلی به حاشیه می‌روند و مفاهیم جدید بالا می‌آیند. این شد نکته اول که سوال شما نیز بود. اما آن بحث (انتظار)، شما باید بروید در تاریخ ببینید که مردم به چه دلایلی بخشی از اندیشه‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهند. نهادینه شدن اندیشه‌ها اما تحت‌تاثیر دو متغیر است: یکی به این برمی‌گردد که منطق درونی‌شان چقدر قدرتمند است. اگر منطق درونی‌شان قدرتمند باشد طبعا در نسبت با رقبای خودشان می‌مانند. اگر منطق درونی‌شان ضعیف باشد طبعا همدیگر را حذف می‌کنند که تا پیش از این نداشتند. این است که باید ترجمه‌ای از دولت حمایت‌شان می‌کند و اندیشه‌شان می‌ماند. حالا اگر فضای یک جامعه دموکراتیک باشد و گفت‌وگوی فرهنگی در آن ممکن باشد، این الگوهای فکری متفاوت که «دیگری» همدیگر هستند، در درون همدیگر که گفت‌وگو کردند، به‌زبان گادامر ذوب افق‌ها اتفاق می‌افتد. ذوب افق‌ها هم اتفاق نیفتد و نگویید که اینها به همدیگر نزدیک می‌شوند به زبان موفه آنتاگونیسم را ببین می‌رود و حداقلش این است که دش